

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

ارسالی گروه پروسه
سیروس بینا
۰۴ دسمبر ۲۰۱۵

جهان نفت در جهان مارکس

دگرذیسی و طلایه داری نفت
در آئینه جهان نمای مارکس
۲

مراحل دگرذیسی بخش نفت : از چماق انحصار تا چراغ تئوری ارزش

نفت انحصاری : دوران استعمار و کنترل بین المللی

نخستین مرحله در تکامل صنعت نفت خاورمیانه مقارن با دگرگونی نسبی و پیدایش عوامل و نهادهایی است که در تاریخ تحول سرمایه داری از آنان به عنوان " انباشت اولیه " یاد می شود. در صنعت نفت نیز که به چگونگی مالکیت منابع تحت الارضی و زمین ارتباط تنگاتنگ دارد، طبیعتاً نحوه بهره برداری تابع آهنگ رشد و انکشاف شرایطی است تا بتواند نقش طلایه داری سرمایه به معنی یک رابطه فراگیر اجتماعی را بازی کند و به اصطلاح جاده را جهت ورود به دوران سرمایه داری آماده و صاف کند؛ بنابراین، از لحاظ تئوریک (منظور کاربرد روش تحقیق مارکسی است، در این دوره) وجود نظام سرمایه داری در اندک مناطق و پیشاسرمایه داری تقریباً در چهارپنجم جهان آن روز، به ویژه در این منطقه قانون ارزش مارکس عملکردی ندارد 3. افزون بر این – چون که مفهوم و موجودیت مالکیت خصوصی زمین خود معلول وجود سرمایه داری است و نه عامل آن – مالکیت خصوصی زمین در خاورمیانه اندک بود و اگر هم بود شامل مالکیت تحت الارض، از جمله مالکیت سرمایه دارانه منابع زیرزمینی، نبود. نمونه بارز حق بهره برداری نفت شامل حق اکتشاف، توسعه و تولید نفت، گاز طبیعی و مواد مشتقه، تعلق به دریافت کننده امتیاز، یعنی انحصارات استعماری نفتی بین المللی داشته است. از نقطه نظر حقوقی و نیز از لحاظ تئوریک، حائز اهمیت است که بدانیم عمل تسلیم طولانی (مثلاً به مدت چند دهه حق اکتشاف، توسعه و تولید به هیچ وجه معادل تسلیم مالکیت خود این منابع (یعنی ذخایر زیرزمینی نفت در خاورمیانه، امریکای لاتین، افریقا، و غیره به شرکتهای پیمانکار نفتی نیست) 4.

اصطلاح حق بهره برداری concession (به جای قرارداد اجاره) lease به قراردادی اشاره دارد که بین یک شخصیت حقوقی خصوصی یعنی یک شرکت و یک دولت (یعنی یک نمود خودمختار غیرخصوصی منعقد می شود. حقوق بهره برداری از نفت در مرحله نخست (۲۷۵۱ – ۲۷۱۲) ویژگیهای عام زیر را داشت :ه

۱. تقریباً تمامی تحت الارض ناحیه مورد بحث را در یک کشور یا منطقه در بر می گرفتند.
 ۲. مدت این قراردادها طولانی و معمولاً بیش از پنجاه یا شصت سال بود.
 ۳. وجود تعداد محدودی صاحبان امتیاز کارتلی در سراسر جهان استعماری آن روز.
 ۴. شرایط حق بهره برداری در مجموعه این مناطق یک سان بود.
 ۵. پرداخت یک سان حق امتیاز بهره مالکانه تعهد اصلی مالی کارتل یعنی صاحبان امتیاز شمرده می شد.
 ۶. شرایط مالی دادن امتیاز بسیار اندک و پرداخت سهم مالکیت کاملاً ناچیز بود.
 ۹. تغییراتی نامحسوس اما در ضوابط و شرایط حقوق بهره برداری در این دوره نیز رخ داد.
۱. در صورت اختلاف میان انحصارات و کشورهای نفتخیز مراجع قانونی، معلق و حل اختلاف اغلب با اعمال قدرت انحصارات نفتی در معیت فشارهای اقتصادی/سیاسی کشورهای تابع آنان انجام می گرفت. ۶.
- بدین ترتیب، سرمایه گذاری در بخش اکتشاف، توسعه و تولید نفت از همان آغاز با دو نظام مالکیت ارضی منابع زیرزمینی در سراسر جهان در رابطه قرار گرفت: مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی منابع تحت الارضی. در همان حال، از نظر مرحله تکامل مناسبات سرمایه داری، در این مناطق گرایش خفیف به سوی ارزش یافتگی valorization مالکیت تحت الارضی (ذخایر نفتی در مقابل ارزشیافتگی تمام عیار در ایالات متحده پدید آمد). ارزشیافتگی یعنی در قلمرو مناسبات اجتماعی-اقتصادی سرمایه عامل تولید ارزش شدن که در رابطه با مالکیت ارضی چنین کیفیتی لزوماً به تشکیل رانت می انجامد.
- به همین دلیل است که صنعت نفت در کل- ترکیب نامنظم مناسبات گوناگون اجتماعی در جهان - می بایست از طریق کنترل (مستقیم انحصاری و تکیه بر مفهوم ابتدائی و صوری بازار سرمایه داری به اجراء درمی آمد. در نتیجه، محاسبات هزینه، حجم تولید در محدوده تقاضا نه بیشتر و قیمتگذاری بی واسطه و بر پایه بازار کنترل شده نفت در گستره کارتل کنترل و اداره می شد. به همین دلیل، نگارنده هیچ گونه نقشی در رابطه با عملکرد قانون ارزش در این دوره نمی بیند؛ زیرا چنین عملکردی (۲ باید همراه با فرآیند رقابت) یعنی عدم وجود انحصار در بطن تولید سرمایه داری باشد، (۱ باید تطبیق دقیق با نهادهای عینی قیمتگذاری بر اساس "بازار" سرمایه داری داشته باشد و (۳) ارزشیافتگی مالکیت تحت الارضی نفت بر اساس کمیّت و کیفیت کارائی مقایسه ئی این سرزمینها در فرآیند رقابت و در گستره جهانی به "اجاره تفاضلی" یا رانت نفت تبدیل شده باشد.
- در نتیجه، جهان نفت در لوای "قانون ارزش" مارکس امکان نداشت پیش از کارتلزدائی کامل نفت، جایگزینی جهانی رقابت (رقابت سنتزوار مارکسی و گلوبالیزاسیون سرمایه در این بخش صورت حقیقت پیدا کند. ۷.

دوران بینابینی انتقال: کارتل نفت و آغاز جوانه های دگرپرسی

مرحله دوم تکامل تاریخی صنعت نفت خاورمیانه عینیت یافتن تدریجی مناسبات سرمایه داری و نقش نیروهای بازار بود که بی واسطه بحران ۱۹۷۳-۱۹۷۴ سرانجام به کارتلزدائی و رها کردن قیمتگذاری بیواسطه و بوروکراتیک نفت منجر شد. در این دوره ما شاهد همزیستی سازوکارها و روبه های در حال زوال کارتلی، گسترش جغرافیائی نیروهای بازار هستیم که به گسترش رقابت قمارگونه و از پیش کنترل شده در مقابل تولید از پیش تعیین شده، قراردادهای استعماری نفت، «توافقهائی شخصی و با قول شرافت مدیران» gentleman's agreements، محاسبه دلخواه حق امتیاز royalties و بهره مالکانه بنا به قیمتگذاری ساختگی از پیش اعلانشده

(posted prices) بودیم. هر دوره انتقالی، ضرورتاً، گرایش به آغستگی گذشته در حال محو همراه با آینده در حال شکلگیری را دارد. فروپاشی نظام کارتلی نفت پیامد تغییرات معین تکاملی فراتر از تخصیص نیابتی کارتل و نظام (کنترول شده) حسابداری بود که مدت‌های طولانی با مهارت در سراسر جغرافیای وسیع، دست نخورده و قاعداً منفعل تولید به کار بسته می شد. تاریخ کارتلی شدن نفت بین المللی به یک معنای مهم، غیر از عملکرد کارتل در محدوده جغرافیائی امریکا، داستان دلخراش و تکانه‌دهنده " انباشت اولیه " است.

این امر همچنین نشان می دهد که گسترش مناسبات سرمایه داری از طریق نفت نه تنها با فرآیند تضاد همراهی داشته بل سرایت دهنده نیز بوده است. با این همه از لحاظ تاریخی، پیروزی کارتلی شدن، بذر نابودی آن را نیز در بنیان خویش کاشت. برای مثال، ورود سرمایه خارجی در اکتشاف، توسعه و تولید نفت و جوانه زدن مناسبات تولیدی سرمایه داری در بسیاری از این مناطق نفتی نهایتاً به ارزشیافتگی مالکیت ارضی و تحت الارضی در حیطه سرمایه داری انجامید. در این مرحله بینابینی، با اکتشاف هر چه بیشتر نفت در حوزه خلیج فارس، نظام قیمت گذاری یگانه (منعقد در بدو کارتل بین المللی در قصر اکناکری واقع در اسکاتلند در ۱۹۲۸) به پایان رسید.

این مرحله انتقالی خود شامل دوگانگی اضطراری نظام قیمتگذاری در گستره کارتل است. این قیمتگذاری دوگانه باعث شد که تجدیدنظری همه جانبه در نحوه حسابداری قیمت در فرآیند بخش بخشدهی بسیاری از مناطق جغرافیائی تحت کنترول کارتل، یعنی مناطقی که قبلاً بر اساس نظام مبدأ ثابت basing-point system خلیج مکزیک در امریکا محاسبه می شد، به وجود آورد. بدین ترتیب، نظام جدید قیمتگذاری اعلان شده (یعنی تعیین قیمتی به مراتب ارزانتر از قیمت نفت در خلیج مکزیک) برای نفت اکتشافی در خلیج فارس قائل شد. چنین وضعیتی خود حاکی از این حقیقت است که شرکتهای عضو کارتل در حوزه خلیج فارس با دستیابی به کم هزینه ترین نفت موجود در جهان نه تنها سودهای (از پیش حساب شده) انحصاری نفت بلکه سهم عظیمی از بهره مالکانه کشورهای صادرکننده نفت در این منطقه را نیز به جیب بزنند.

برخی از ویژگیهای پایه ئی مشخص کننده این دوران عبارتاند از:

۱. تقسیم دلبخواه سودهای نفتی و رانتهای نفتی که با تسهیم سود ۵۰ - ۵۰ آغاز شد.
۲. حذف " هزینه من در -آوردی حمل و نقل نفت " از مبدأ خلیج مکزیک علیرغم مکان تولید و تعیین دومین مبدأ قیمتگذاری کارتلی در خلیج فارس ۱.
۳. ملیکردن (۱۹۵۱) و به دنبال آن " امپریالیزه " کردن صنعت نفت (۱۹۵۴) در ایران.
۴. تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) ۹.
۵. پیدایش شرکتهای مستقل نفتی و فروپاشی کارتل بین المللی نفت.

با توجه به کشف ذخیره های جدید و حجم عظیم نفت فراوان و کم هزینه در منطقه خلیج فارس، این نفت نه تنها جایگزین بازارهای امریکا در غرب سوئز شد بلکه طبیعتاً بازارهای نوار ساحلی شرقی ایالات متحده را نیز تسخیر کرد.

بدینگونه، بازارهای نفتی منطقه ئی، مجاور با نیمکره غربی، با نفت خلیج فارس تأمین شدند.

این امر کارتل بین المللی نفت را برانگیخت تا قیمت نفت بر اساس تولید در مبدأ ثابت خلیج فارس را کاهش دهد تا بتواند مانع از ورود نفت خلیج فارس در بازار ایالات متحده شود و به این طریق ضمن پیروی از اصول مندرج در

توافقنامه - " as is agreement " منعقد در اکتوبر (۱۹۲۸) - به اصطلاح آب رفته را به جوی بازگرداند. این در حالی است که از لحاظ تاریخی نظام قیمت گذاری با مبدأ کارتلی ثابت در هر دو خلیج قرار بود همانند سازوکاری کنترل شده جهت انتقال و توزیع نفت خام درون شبکه های مرتبط جهانی کارتل عمل کند؛ بنابراین، کاهش تصنعی قیمت اعلام شده در خلیج فارس، هم جریان نفت از مبدأ خلیج فارس را به سوی بازارهای امریکا کاهش داد و هم از مقدار بهره های مالکانه کشورهای صادرکننده نفت در این منطقه (که خود درصدی از قیمت اعلام شده کارتلی به حساب می آمد) - چه از لحاظ قیمت (بر حسب بشکه) و چه از لحاظ کمیت تولید و صدور - به مراتب کاست.

تأسیس اوپک به هیچ وجه کاری انقلابی و ضد کارتلی نبود، بل اعتراضی بود به کاهش بیرویه قیمت های اعلام شده خود کارتل برای کنترل و جلوگیری جریان نفت به سوی بازارهای امریکا در اواخر دهه ۱۹۵۰. قیمت اعلام شده (کارتلی) نفت در خلیج فارس به دلیل شماری از عوامل - نظیر رکود اقتصادی سال ۱۹۵۸، گسترش تولید نفت روسیه شوروی، تحمیل تعرفه و اعمال محدود نمودن سهمیه وارداتی (نفت خلیج فارس توسط دولت آیزنهاور در سال ۱۹۵۹ - کاهش یافت. این عامل آخر که برای از میان بردن رقابت میان تولیدکنندگان مستقل (غیر کارتلی نفت در ایالات متحده از یکسو و کارتل بین المللی نفت از سوی دیگر تدارک دیده شده بود، در حقیقت " دم خروس" دولت آیزنهاور) و نحوه دست اندرکاری عناصر دولتی، نظیر برادران دالس - جان فوستر و آلن - و نقش تعیین کننده کارتل بین المللی نفت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران) در حمایت بی پرده از کارتل بین المللی نفت را آشکارا به نمایش میگذارد. همان آیزنهاوری که به شدت محافظه کار، پیرو بازار و ظاهراً مخالف دخالت دولت در امور بازرگانی بود؛ رئیس جمهوری که دست این دو برادر هار و تئشنه قدرت را برای مدت ۸ سال کاملاً در چگونگی انجام سیاست خارجی امریکا باز گذاشته بود؛ همان آیزنهاوری که نیز در زمان او اختناق داخلی در امریکا، در هیأت بگیر و ببندهای " مک کارتیسم " به اوج خود رسیده بود. همچنین، کودتاهای گواتمالا (۱۹۵۴ علیه آرنز) و کنگو (۱۹۶۰ - علیه لومومبا) نیز هر دو با دست برادران دالس و با تأیید آیزنهاور به انجام رسیده است.

برگردیم به مقوله نفت؛ همانطور که از مستفاد این بررسی مشهود است، پشتیبانی دولت آیزنهاور از کارتل بین المللی نفت هم به زیان مصرف کنندگان داخلی (یعنی شهروندان و مصرف کنندگان در امریکا) و هم به ضرر اجاره بگیران و صاحبان ذخایر نفت در منطقه خلیج فارس بوده است؛ اما بسیار حائز اهمیت است بدانیم که چنین عمل مغایر با منافع شهروندان امریکا توسط دولت آیزنهاور همزمان با ترفندی دیگر نیز همراه بود. کاربرد زیرکانه این ترفند سیاسی توسط دولت امریکا همانا ابداع لفظ زیرکانه " امنیت ملی " و در نتیجه لاپوشانی عملکرد غیرقانونی این دولت در رابطه با همیاری با کارتل بین المللی نفت (که خود شامل بزرگترین انحصارات نفتی امریکائی نیز می بود، است که این خود از یکسو عملیات اقتصادی نفت کارتلی را به طریق فراقانونی مشروعیت می بخشد) و چنان که بعداً دیدیم به افکار عمومی حقه و از این طریق چپ رادیکال را نیز ریشخند می کند و از سوی دیگر اهرمهای سیاسی و ایدئولوژیک کارتل نفت را در بست در خدمت سیاست (تعرضی) خارجی امریکا قرار می دهد. با این نیرنگ - یعنی " ستراتیژیک " خواندن نفت انحصاری - دست اندرکاران سیاست خارجی امریکا توانستند گریبان خود را از چنگال واحد ضدتر است وزارت دادگستری امریکا بر سر نقض قانون ضدتر است " شرمین " مصوب سال

۱۹۸۰) و همچنین قانون ضدتراست سال ۱۹۱۱ (که منجر به تقسیم اجباری کارتل عظیم جان دی راکفلر گردید) رها کنند.

به عبارت دیگر، بهانه "نفت ستراتژیک" هم به دوگانگی برخورد دولت امریکا در رابطه با عملکرد انحصاری، به نفع روش انحصاری، خاتمه داد و هم این "تخم لق" را در دهان مدعیان "نفثشناس" و عناصر سیاسی، از چپ تا راست راست، شکست که حتا همین امروز، پس از گذشت چندین دهه هنوز که هنوز است طیف وسیعی از چیگرایان (حتا "مارکسیستهای" خودخوانده) را به دنبال "نخود سیاه" فرستاده است. در نتیجه، در مواقعی که به نقش نفت و چگونگی تحول آن می رسیم، بسیاری از چیگرایان ما با پافشاری و استناد به نیرنگ "امنیت ملی" و تکرار ترفند قدیمی دولت امریکا نفت را کالائی "ستراتژیک" نام نهاده و با شرکت ناخواسته در این بازی ابلهانه در حقیقت به تبلیغ نظری راستگرایان و شرکت در توجیه عبارتی بی پایه و تجاهل به تعبیر نابجای آن در رابطه با نفت در دوران کنونی، پرداخته اند. این عناصر نه درکی تئوریک از مفهوم رقابت مارکسی و رابطه آن با قانون ارزش - پس از کارتل زدائی و جهانی شدن بخش نفت - دارند و نه دریافتی دقیق از تاریخ تحلیلی و دگرگونی اقتصادی نفت در رابطه با فراز و فرود نظام پاکس امریکانا از خود نشان می دهند. امروزه، تراژیدی بسیاری از چیگرایان بیشتر در عدم وجود استقلال تئوریک و تقلید کورکورانه از مبانی نظری راستگرایان در رابطه با نفت است. _

ادامه دارد